



انتقال پایتخت صفویه به اصفهان

دکتر حسین یزدی

مقدمه

تشکیل دولت صفویه، در تاریخ ایران از چند جهت حائز اهمیت است. بعد از ظهور اسلام، این سرزمین حدود دو قرن تابع خلفای اموی و عباسی بود. پس از تجزیه‌ی قلمرو و قدرت خلفای عباسی، ولایات ایران تابع حکام مستقل محلی شدند. در زمان تسلط ترکان سلجوقی، ایلخانان، تیموریان و امرای قوه قویونلو و آق قویونلو نیز، این سرزمین فراز و فرود زیادی را از سرگذراند. در قرن نهم هجری، امپراتوری عثمانی نیز سوادای تسلط بر جهان اسلام، از جمله ایران را در سر داشت و به ظاهر مانعی جدی در برابر آن وجود نداشت. اما ظهور دولت صفویه شرایط را بر هم زد و دولتی ملی بر پایه‌ی استوار به وجود آمد که بر اساس آن، نه فقط قلمرو کشور تحت یک حکومت واحد قرار گرفت، بلکه به دلیل رسمیت یافتن مذهب شیعه در دوره‌ی شاه اسماعیل صفوی، وحدت ملی و سیاسی نیز در ایران تحقق یافت.

در این دوره، به دلیل نزدیکی تبریز به مرز عثمانی و تهدیدهای ناشی از توسعه‌طلبی آن، پایتخت کشور از تبریز به شهر قزوین و در نهایت به اصفهان انتقال یافت. از آن جا که این رویداد در عرصه‌ی تاریخ و فرهنگ ملی و نیز در سرنوشت سیاسی کشور تأثیری مهم داشته است، همچنین به لحاظ این که شکل‌گیری شهر اصفهان در نظام شهر سازی و شهرنشینی کشور از آن روزگار تاکنون، جایگاهی با ارزش داشته است، توجه به این موضوع و شناخت علل و نتایج آن اهمیت دارد. در شناخت علل و نتایج این رویداد بزرگ تاریخی، دیدگاه‌ها و نظراتی بعضاً غیر واقع بینانه و یک جانبه‌نگرانه‌ای مطرح شده‌اند که به بزرگ‌نمایی عوامل خارجی یا داخلی، یا برجسته کردن برخی زمینه‌ها و عوامل ره برده‌اند.

مقاله‌ی حاضر بر آن است که با نگرش تاریخی، علل و نتایج انتقال

پایتخت صفویه را به اصفهان به اختصار و با دیدگاه کل نگر بررسی کند.

۱. علل انتقال پایتخت به اصفهان

از جمله اقدامات شاه عباس در سال ۱۰۰۶ ق (۱۵۹۰ م)، انتقال پایتخت از قزوین به اصفهان بود. در علت انتقال پایتخت، مؤلف «عالم‌آرای عباسی» چنین می‌نویسد: «تا سال ۱۰۰۶ ق، قزوین مقر دولت بود و شاه عباس گاهگاهی به جهت انبساط خاطر و برای سیر و نشاط و شکار، به اصفهان می‌رفت و خصوصیات آن بلده، از استعداد مکان و آب رودخانه‌ی زاینده رود و جوی‌ها که از رودخانه‌ی مذکور منشعب شده به هر طرف جاری است، در ضمیر او جایگزین شد و همیشه خاطر اشرف بدان تعلق داشت که در آن بلده رحل اقامت بیندازد و خاطر به ترتیب و تعمیر آن مصروف دارد. لذا بدان شهر رفته، زمستان را در دولتخانه‌ی نقش جهان گذرانید و ایام بهار در نقش جهان، طرح انداخت»^۱ [ترکمان، ۱۳۵۰، ج ۱: ۵۴۴]

پیرلوتی در سفرنامه‌ی خود چنین می‌نویسد: همان گونه که شیراز شهر کریم خان است، اصفهان را نیز باید شهر شاه عباس دانست. شاه عباس تصمیم گرفت در بار خود را در اصفهان مستقر سازد و این شهر کهنه را که در اثر عبور وحشت آفرین تیمور نابود شده بود، به گونه‌ای آباد کند که دنیا را به تحسین و شگفتی وا دارد. اصفهان نوینی که شاه عباس بنیاد نهاد، از نظر طرح و نقشه، ماورای انتظارات افکار آن زمان بود [لوتی، ۱۹۸۰].

بعضی از مورخان نیز حملات ازبکان به یزد و کاشان را عامل این تغییر و تحول می‌دانند [منجم، ۱۳۶۰: ۱۶۱].

شاید بتوان عوامل مؤثر در این تصمیم شاه را به دو دسته عوامل داخلی و عوامل خارجی تقسیم کرد. در داخل کشور، بعد از ۱۲ سال از مرگ شاه تهماسب، پادشاه مقتدر صفوی، قدرت شاه بسیار کم شده بود و در مقابل، نیروهای قزلباش بسیار قدرت داشتند. شاه عباس به خوبی آگاه بود که بدون کاهش قدرت سران قزلباش، قادر به انجام امور نیست. پس سپاهیان شاهسون را ترتیب داد و نیز پایتخت را از قزوین به اصفهان منتقل ساخت تا در تشکیلات جدیدی که در محل جدید بنا می‌گذازد، قدرت قزلباش را کم کند و هم‌زمان با تغییر پایتخت، سیاست استبداد مطلق، یعنی براندازی حکومت‌های داخلی را به اجرا در آورد [باستانی پاریزی، بی تا: ۵۲].

از ابتدای روی کار آمدن سلسله، شاهان صفوی همواره می‌کوشیدند که حداکثر منافع و حداقل آسیب پذیری را داشته باشند، از این رو، نخست از اردبیل به تبریز آمدند و سپس، بعد از «نبرد چالدران» و شکست شاه اسماعیل، با توجه به موقعیت پایتخت که هر لحظه احتمال اشغال آن به وسیله نیروهای مهاجم عثمانی می‌رفت، پایتخت را به قزوین انتقال دادند تا این که در زمان شاه عباس امنیت به کشور بازگشت و او در سال ۱۰۰۶ ق پایتخت را به اصفهان منتقل کرد؛ چرا که اصفهان نه تنها از مرز عثمانی، بلکه از هر مرز دیگری دور بود و دیگر این که در مرکز ایران قرار داشت. با توجه به اهتمام شاه به موضوع تجارت که از طریق سستی، یعنی از خاک عثمانی به اروپا بود و نیز دسترسی از این منطقه به سایر نقاط ایران، یعنی خلیج فارس و نقاط غرب و شرق راحت تر و سهل تر انجام می‌گرفت، اصفهان مورد توجه قرار گرفت. این شهر در زمان سلجوقیان و آل بویه نیز پایتخت بود و این موضوع نشان می‌دهد که منطقه‌ی مزبور قابلیت این رشد را داشته است.

لارنس لکه‌هارت، در این مورد چنین می‌نویسد: «تردیدی نیست که شاه عباس در انتخاب اصفهان به عنوان پایتخت، عقل و کیاست فراوانی از خود نشان داد. ظاهراً این شهر به علت دور بودن از سرحدات کشور، از حمله مصون بود. به علاوه، آب و هوای آن عالی و در ناحیه‌ی

حاصلخیزی واقع است» [لکه‌هارت، ۱۳۶۸: ۴۱۳].

اروج بیگ، در سفرنامه‌ی خود، موقعیت جغرافیایی این شهر را در انتخاب پایتخت عامل مهمی می‌داند و می‌نویسد: «اصفهان شهر عمده‌ی عراق بود و موقعیت این شهر از نظر مرکزیت و پایتختی، مساعدتر بود. چون نواحی وسیع و حاصلخیزی داشت و اطراف اصفهان کاملاً مناسب و مستعد تغذیه‌ی جماعات کثیری بود که از اطراف و اکناف به سوی پایتخت روان می‌شدند [اروج بیگ، ۱۳۳۸: ۲۵۹].

شاید یکی از علل انتقال پایتخت، درگیری‌ها و دسته‌بندی‌های سیاسی بود که در زمان شاه عباس به اوج خود رسید. آغاز فرمانروایی شاه عباس اول، از سویی هم‌زمان با اوج دسته‌بندی‌های سیاسی بود که قزلباشان در آن نقش اساسی داشتند، و از سویی دیگر، مقارن با تکاپوهای تازه‌ی دولت صفوی برای سامان بخشیدن به اوضاع آشفته‌ی سیاسی و اجتماعی بود که از سال‌ها قبل وجود داشت. یکی از این مسائل، درگیری‌ها و زد و خوردهایی بود که بین دو گروه «حیدری و نعمتی» وجود داشت و رابطه‌ی آن به سال‌ها قبل از سلطنت شاه عباس بر می‌گشت.

مؤلف کتاب «تاریخ عباسی» در این باره چنین می‌نویسد: «در محرم سال ۱۰۰۳، شاه در قزوین بود. در آن سال بین جماعت حیدری و نعمت الهی در میدان سعادت قزوین درگیری به وجود آمد که غلبه از آن گروه حیدری بود. این تکاپوها البته در انتقال پایتخت به اصفهان بی‌تأثیر نبوده است. [منجم، ۱۳۶۰: ۱۲۱]. اما به نظر بسیاری از مورخان، این منازعات تمایزی نبوده‌اند [زربین کوب، ۱۳۷۵، ج ۳: ۲۹۵].

از جمله عوامل دیگری که موجب توجه شاه به این شهر شد، وجود رودخانه‌ی زاینده‌رود بود. شاردن در این مورد می‌نویسد: «در قزوین باغات زیادی نیست؛ مانند سایر شهرها، برای آن که زمین زراعتی دیگران و خشک است. فقط رودخانه‌ی کوچکی از این جامی گذرد که یکی از شعبات رودخانه‌ی شاهرود است و آبش کافی نیست؛ آب‌های دیگر از کوه‌ها می‌آیند، با مجاری زیرزمینی که آن‌ها را کار می‌کنند. روی هم رفته، قزوین شهری است بد آب و هوا؛ مخصوصاً در فصل تابستان، زیرا که آب جاری ندارد. این طور شهرت دارد که ایرانیان (گویا منظور شاردن، اصفهانیان باشد)، مخصوصاً نمی‌گذارند رود شاهرود از قزوین بگذرد؛ مبادا که شهر قزوین از اصفهان زیباتر شود و شاه محل اقامتش را به قزوین انتقال دهد» [شاردن، ۱۳۳۵، ج ۵: ۳۶۲].

شاردن در سفرنامه‌ی خود دوباره‌ی انتقال پایتخت به اصفهان عللی به شرح زیر آورده است:

۱. آب و هوای قزوین بد بود و شاه از آن خوشش نمی‌آمد.
۲. عده‌ای گمان می‌کنند، شاه برای ساختن شهر تازه‌ای به این انتقال راضی شد و می‌پنداشت، بنای شهر تازه بهترین وسیله خواهد بود تا نام او جاویدان بماند.
۳. منجمان او را از بلیات زیادی که در صورت ماندن در قزوین متوجه او می‌شد، ترسانده بودند [همان، ج ۳، ص ۴۳ و ۴۴].



اما آنچه که به حقیقت نزدیک تر است، چنان که یکی از بزرگان کشور می گفت، این بود که: «شاه عباس چون مقاصد کشور گشایی در سرداشت، از این جهت اصفهان را به پایتختی برگزید تا به کشورهای دیگر خیال دست اندازی دارد، نزدیک تر باشد». [اصفهانی، بی تا: ۳۱].

پیتر و دلواله، در سفرنامه‌ی خویش، درباره‌ی این اقدام شاه چنین می نویسد. «... یکی از عوامل خارجی که سبب انتقال پایتخت به اصفهان شد، این بود که شاه عباس به خوبی می دانست، اروپاییان از

پیشرفت‌های عثمانی هراس دارند و خواهان رابطه با ایران هستند، تا از این طریق بتوانند دشمن مشترک خود را سرکوب کنند. شهر اصفهان با توجه به موقعیت طبیعی که از نظر آبادی داشت و در محل مناسبی از نظر ارتباطی واقع شده بود، قابلیت بیش تری برای نشان دادن دربار با شکوه شاه عباس داشت. خود شاه نیز در زمینه‌ی سیاست‌های خارجی اش، با توجه به مقاصد کشور گشایی که داشت، اصفهان را به پایتختی برگزید تا به کشورهای دیگر که خیال دست اندازی دارد، نزدیک تر باشد» [دلواله، بی تا: ۲۹۰].

یکی از عوامل دیگری که در تغییر پایتخت تأثیر داشت. سیل معروف فروین بود که سال‌ها قبل از آن، نصف شهر را ویران کرده بود (نوروز سال ۹۶۵ ق).

به نظر بسیاری از مورخان پس از این حادثه شهر فروین دیگر برای پایتخت بودن و پذیرایی از میزبانان و امرا آمادگی نداشت [تابستانی پاریزی، بی تا: ۵۰].

بعضی از مورخان معتقدند که شاه عباس فردی بود که به «قسمت» اعتقاد فراوان داشت و طبق گفته‌ی منجمان خویش خیال می کرد، اگر مانند در فروین به قیمت جانش تمام نشود، لامحاله خالی از خطر نخواهد بود. لذا در همان چند سال اول سلطنتش به فکر انتقال پایتخت به اصفهان افتاد [طاهری، ۱۳۸۳: ۳۸۴].

علاوه بر این که در انتقال پایتخت به اصفهان مؤثر بود، به سیاست‌های خارجی و برنامه‌های شاه عباس مربوط می شود. شاه مشتاق ایجاد جوی در ایران بود که در آن، سوداگران خارجی احساس راحتی کنند و اصفهان این امکان را داشت؛ چرا که مسیحیان نیز در آن جا ساکن بودند [سیوری، ۱۳۷۸: ۲۱۲]. البته بسیاری از مورخان چنان که در قسمت بعد به این مطلب اشاره خواهیم کرد معتقدند کوچ دادن ارامنه به اصفهان جنبه‌ی سیاسی داشت [زرین کوب، ۱۳۷۵: ج ۳: ۶۷].

۲. برخی پیامدهای انتقال پایتخت به شهر اصفهان

در حال شهر اصفهان، پس از انتقال پایتخت به آن جا، به موقعیت مهمی دست یافت [طاهری، ۱۳۸۳: ۳۸۱]. به جرأت می توان گفت، عظمت اصفهان از سال ۱۰۰۶ ق آغاز شد که شاه عباس، پایتخت امپراتوری صفوی را، از فروین به آن جا منتقل کرد [سیوری، ۱۳۷۸: ۱۵۲].

در نتیجه‌ی آرامشی که شاه بعد از ربع قرن آشوب به وجود آورد، رفته رفته مشعل عقل فروزان تر شد و موجبات پیدایش نهضت بزرگی

فراهم آمد که می توان آن را رستاخیز عهد عباسی دانست. از زمانی که شاه عباس اصفهان را پایتخت خود قرار داد تا حدود سال ۱۰۸۴ ق که جهانگرد معروف فرانسوی، شاردن، از اصفهان دیدن کرد، فقط در خود پایتخت ۱۸۰۲ باب کاروانسرا ساخته شده بود [طاهری، ۱۳۸۳: ۳۸۲].

که حکایت از پیشرفت هنر و معماری در آن زمان دارد [همان، ص ۱۳۸۳]. پا به پای کاروانسرا سازی، احداث آب انبارها، مسجدها و... در این زمان مشهود است [همان، ص ۳۸۴].

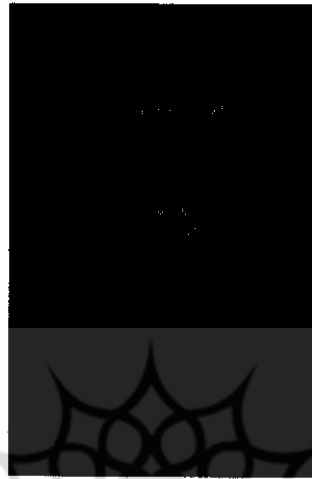
شاه عباس و شیخ بهایی با ایجاد شبکه‌های کامل آبیاری و ارتباطی و بنیان نهادن شهر بازرگانی و پر رونق نجف آباد در ۲۵ کیلومتری غرب اصفهان برای تهیه‌ی آذوقه‌ی شهر، زیر بنای زراعی استواری برای پایتخت جدید فراهم آوردند [سیوری، ۱۵۵: ۱]. از این زمان به بعد، شاهد پیشرفت اصفهان در زمینه‌های گوناگون هستیم [همان، ص ۲۱۲].

نویسنده‌ی کتاب «نصف جهان» می نویسد: «در زمان شاه عباس، ما شاهد رونق تجارت اصفهان با هند، روم، چین، ترکستان و یورپ هستیم. اگر چه سلاطین، اعقاب و اخلاف او به این پادشاه اقتدای نمودند، اما به گرد او نرسیدند [اصفهانی، ۱۳۴۰: ۱۷۶].

یکی دیگر از نتایج این اقدام شاه عباس، در زمینه‌ی راهسازی و تجارت بود. وی بازارها و گردشگاه‌هایی در دو طرف چهار باغ ساخت و در وسط آن، جویی که در فواصل معین دارای حوضچه بود، روان کرد. در این جوی، فواره‌هایی بودند و به موازات آن‌ها، درختانی قرار داشتند که در گرمای تابستان سایه‌های مطلوبی می انداختند و جایگاه مناسبی برای استراحت اعیان اصفهان هنگام شب بود. البته شاه عباس برای ترقی تجارت اصفهان، نه فقط بازارهای موجود را وسیع کرد، بلکه شش هزار نفر ارمی را از جلفا در شمال ایران کوچ داد و آن‌ها را در جنوب و جنوب غربی پایتخت ساکن کرد. این ناحیه را «جلفای نو» نامید که ندرتاً کلمه‌ی نو ساقط شد و به صورت جلفا در آمد. به این مردم ساعی و تجارت پیشه، امتیازات زیادی شامل آزادی مذهب، ساختن کلیسا و انتخاب رئیس شهر اعطا کرد [لکهزات، ۱۳۶۸: ۴۱۴].

در باره‌ی اسکان ارمی‌ها در محل جلفا، پیرلوتی در سفرنامه‌ی خود گفته است که چون مسیحیان اجازه نداشتند در شهر مقدس اصفهان ساکن شوند، شاه عباس آنان را در خارج از اصفهان اسکان داد [لوتی، ۱۹۰: ۱۸۴].

از دیگر نتایج انتقال پایتخت به اصفهان، اجتماع افراد فاضل و اهل علم در این شهر است. از جمله مشاهیر ایشان، میر ابوالقاسم فندرسکی، میر محمد باقر (مشهور به داماد) و شیخ بهاء‌الدین محمد عاملی است که هر دو از بزرگان عصر خود بوده‌اند [اصفهانی، ۱۳۴۰: ۱۷۶]. به غیر از اهل علم، از آن جا که خود شاه عباس در زدن ساز و ساختن تصنیف مهزاتی داشت، به تشویق نوازندگان و خوانندگان پرداخت. به همین دلیل، جماعتی از هنرمندان زبده‌ی عهد وی متوجه اصفهان شدند [فلسفی، ۱۳۳۴: ج ۲: ۶-۲۴۵].



در نهایت، انتقال پایتخت سبب رشد جمعیت اصفهان شد. هر چند که کمپفر در سفرنامه‌ی خود، علت هجوم مردم را به اصفهان، این عقیده‌ی مردم می‌داند که در مقر دربار بهتر می‌توانند از جنگ ظلم و جور حکام و والیان در امان باشند. [کمپفر، بی تا: ۱۸۵]. اما شاردن [۱۳۳۵: ج ۳: ۱۸۸] و لکه‌هارت [۱۳۶۸: ۴۱۳]، علت توجه جمعیت به این شهر را در همه‌ی عواملی می‌دانند که بر شمردیم. شاردن می‌گوید، زمانی که شاه عباس این شهر را به پایتختی انتخاب کرد، هشتاد هزار نفر جمعیت داشت، اما در نتیجه‌ی این انتقال، جمعیت آن طی چند سال به یک میلیون نفر رسید. و نیز می‌گوید، اصفهان در آسیا همان

عظمت را دارد که لندن در اروپا و اگر به قاعده‌ی زنان اروپا، زنان در این جا از خانه بیرون می‌آمدند، یقین است که جمعیت کوچک و بازار بسیار بیش‌تر از این می‌شد و کار رفت و آمد بر مردم دشوار می‌گشت.

این اقدامات شاه عباس بود که سبب شد اصفهانی‌ها بگویند: «اصفهان نصف جهان» پیرلوتی در سفرنامه‌ی خود در مورد عظمت این شهر می‌نویسد: «در دوره‌ای که در کشور ما دربار پادشاه آفتاب درخشندگی و ابهت خاص داشته، تنها رقیب آن از نظر زیبایی دربار پادشاهان ایران بوده است» [لوتی، ۲۰۶].

پس از شاه عباس، جانشینان او شاه صفی، شاه عباس دوم و شاه سلیمان، همچنان به آبادانی شهر پرداختند و به ساختمان و بناهای با شکوه شهر افزوده شد و اصفهان در زمینه‌ی اجتماعی و اقتصادی و کالبدی و فیزیکی، ابعاد تازه‌ای یافت، اگر چه به نظر بسیاری از مورخان، اقدامات آنان قابل مقایسه با کارهای انجام‌شده از سوی شاه عباس نیست.

سخن پایانی

همان‌طور که گفته شد، انتقال پایتخت صفویه تحت تأثیر دو دسته عوامل داخلی و خارجی صورت گرفت. این عوامل در پیوند متقابل با هم شرایطی را پدید آوردند که انتقال مرکز حکومت از جبهه‌ی غربی ایران به صفحات داخلی گریزناپذیر شد. شرایط خارجی و ژئوپلیتیکی منطقه‌ای خطر بالقوه‌ای بوده که می‌توانسته است، تبریز یا قزوین و حتی پس کرانه‌های آن‌ها را تهدید کند. از نظر داخلی نیز ضعف ناشی از مرگ شاه طهماسب و قدرت‌گیری سران قزلباش طی ۱۲ سال خلأ قدرت شاهی، و نوپا بودن حکومت شاه عباس، به تضعیف قدرت شاه و اقتدار دستگاه مرکزی انجامیده بود.

این‌ها همه ایجاب می‌کرد که تدبیری برای حفظ کیان حکومت از طمع خارجی و فروپاشی داخلی اندیشیده شود. چنین بوده است که مجموعه‌ای از زمینه‌ها و عوامل خارجی و داخلی در پیوند با هم، انتقال پایتخت به اصفهان را موجب شده است. توجه به یک یا چند عامل داخلی یا خارجی، بدون درک همه‌ی نیروها و عوامل تأثیرگذار برای این اقدام تاریخی، شناختی ناقص از آن به دست می‌دهد. از این رو، یکجانبگی و کل‌بینی علل و عوامل انتقال پایتخت، تا حدی در این مقاله دنبال شده است.

انتقال پایتخت، در اصل به معنی جابه‌جایی قدرت مرکزی ایران بوده است. بدین لحاظ، اثرات و پیامدهای کوتاه و بلند مدت همه جانبه‌ای بر منطقه‌ی اصفهان، به ویژه کانون آن شهر اصفهان، داشته است. علاوه بر این، در سطح ملی نیز در تغییر نقش و مرتبه‌ی سایر شهرهای کشور و همچنین در شبکه‌ی شهری ایران، بیش و کم تأثیر داشته است. آثار و پیامدهای حضور مرکز حکومت در اصفهان، همه‌ی عرصه‌های حیات شهری، فرهنگی، اجتماعی، معماری و... شهر را درگروگن کرده است. در این مقاله، ما تنها به برخی از این پیامدها اشاره کرده‌ایم که مهم‌ترین آن‌ها احیای کمترشن حیات شهری اصفهان، تعادل بخشی به نظام

حکومتی، وضع سیاسی و آرایشی قدرت، و تأمین امنیت در سطح ملی بوده است.

منابع

۱. برای آگاهی بیش‌تر از چگونگی تاریخ صوفیان، رک: یزدی، دکتر حسین. عظمت قزاق‌موش شده. انتشارات سینه. چاپ سوم. ۱۳۸۳.
۲. لوتی، پیر. سفرنامه‌ی سوی اصفهان.
۳. منجم، ملا جلال‌الدین. تاریخ عباسی. به کوشش سیف اله وحیدیان. انتشارات وحید. ۱۳۶۸.
۴. باستانی بارزی، محمدابراهیم. سیاست و اقتصاد عصر صفوی. انتشارات علمی علی شاه. تهران. بی تا.
۵. لکه‌هارت لارس. انقراض سلسله صفویه. ترجمه‌ی مصطفی قاسم‌زاده. انتشارات مروارید. تهران. ۱۳۶۸.
۶. اروج بیگ، بیات. دون زمان اوج. ترجمه‌ی مسعود رحمت‌با. تهران. ۱۳۳۸.
۷. زین کوب، عبدالحمید. روزگار دیگر (ج ۴). انتشارات سخن. تهران. ۱۳۷۵.
۸. شاردن، ژان. سفرنامه (ج ۵). ترجمه‌ی محمد عباسی. انتشارات امیرکبیر. تهران. ۱۳۳۵.
۹. اصفهانی، معصوم بن خوابگی. خلاصه‌المتیز. انتشارات علمی. تهران. چاپ اول. بی تا.
۱۰. دل‌واله، پیترو. سفرنامه. ترجمه‌ی دکتر شعاع‌الدین شفا. انتشارات علمی و فرهنگی. تهران. ۱۳۷۰.
۱۱. سیوری، راجر. دولت و حکومت صفویان. ترجمه‌ی کامیاب عزیزی. نشر مرکز. تهران. چاپ ششم. ۱۳۷۸.
۱۲. طاهری، ابوالقاسم. تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران. انتشارات علمی و فرهنگی. تهران. ۱۳۸۳.
۱۳. سیوری، راجر. ایران عصر صفوی. ترجمه‌ی علی روح الهی. انتشارات سحر. تهران. ۱۳۶۶.
۱۴. اصفهانی، محمد مهدی بن محمد رضا. نصف جهان. تصحیح دکتر منوچهر ستوده. چاپخانه موسوی. ۱۳۴۰.
۱۵. فلسفی، نصرالله. زندگانی شاه عباس (ج ۲). انتشارات کیهان. تهران. چاپ دوم. ۱۳۳۴.
۱۶. کمپفر، انگلبرت. سفرنامه کمپفر. ترجمه‌ی کیکاوس جهاننداری. انتشارات خوارزمی. تهران. چاپ دوم. بی تا.